



## نماد و نگرش نمادین به هستی

دکتر اکرم جودی نعمتی - مدرّس

سرگذشتشان را بازگو می‌کند. حال اگر این اشیا به موزه منتقل شوند، برای بازدیدکنندگان غیر متخصص نیز - که در آغاز به آنها بهایی نمی‌دادند - جالب و تحسین برانگیز خواهد بود.

نمادها از هر نوع آن که باشند (بصری، کلامی و مکتوب) داستان عقاید گذشتگان را درباره خویشتن، هستی، و ارتباط فی مابین بازمی‌گویند و آنگاه که انسان این روزگار موفق به یافتن و شناختن آنها می‌شود، در حقیقت، زنجیره مقدس و پنهانی را که در ضمیر ناخودآگاه جمعی، موجب پیوند او با گذشته می‌شد، کشف می‌کند. کمترین فایده این کشف آن است که احساس گسستگی از هستی و طبیعت، سرگردانی، از خود بیگانگی و نهایتاً پوچی یا درنده خویی در وی رشد نمی‌کند. کارل گوستاو یونگ نادیده گرفتن نمادها و آثار زیانبار آن را بروشنی بیان کرده است. او می‌گوید: اشتباه محض است که ما نمادهای فرهنگی را به این علت کنار بگذاریم که از لحاظ عقلی سست به نظر می‌آیند. نمادها و اعتقاد به آنها، اجزای مهم شالوده ذهنی ما و نیروهای حیاتی لازم را در ساختن

می‌شوند، اگر به شیوه هنرمندانه‌ای در آفرینشهای هنری به کار گرفته شوند، عمق و ژرفای خاصی به پیام‌رسانی می‌بخشند. مثلاً اگر هنرمند زمینه‌های نمادین گل سرخ را بشناسد و بداند که گل سرخ در آیین مزدیسنا مخصوص به ایزد دین بود و در میان مسلمانان، تلقی زیبا و شاعرانه‌ای، گل سرخ را عرق حضرت رسول اکرم ﷺ دانسته است، و حدیث هم آورده‌اند که گل سرخ از نور و بهاء الهی است، دیگر گل سرخ در شعر او فقط "گل" نخواهد بود؛ بلکه شبکه‌ای از معانی و مفاهیم مزبور را با خود همراه خواهد آورد و به او امکان خواهد داد که شعر را با تقدس پیوند دهد و جان مخاطب را در ورای کلام خویش به سیر و التذاذ عالم قدسی گل سرخ میهمان برد.

بازشناسی نمادها، در واقع جلادادن به آثار بازمانده از تفکرات و اندیشه‌های گذشتگان است. کار جستجوگر نماد، بسیار شبیه به کار باستان‌شناسی است که در کاوشها و حفاریها به اشیای با ارزش برخورد می‌کند، غبار قرن‌ها را از آنها می‌زداید، مرمتشان می‌کند، و پس از شناسایی، بازخوانی و ارزش‌گذاری،

مطالعه نمادها و نمادپردازی‌ها از یک قرن گذشته، جایگاه والایی را در تحقیقات جهانی به خود اختصاص داده است. امروزه در دانشهایی چون شناخت ادیان، اساطیر، عرفان، روانشناسی، هنر و ادبیات به شناخت و بازخوانی نمادها ارزش بسیاری داده می‌شود. مکتب سمبولیسم هم که در نیمه دوم قرن نوزدهم در اروپا شکل گرفت و چندین دهه محل توجه شاعران و هنرمندان واقع شد، بر پایه نگرش نمادین به خویشتن و هستی پایه‌گذاری شده بود. مطالعه نمادها هم ارزش علمی - تحقیقی دارد و هم با التذاذ هنری همراه است؛ زیرا همچنانکه در ساخت و پرداخت نمادها عاطفه، احساس و تخیل نقش عمده‌ای ایفا می‌کنند، در شناخت آنها نیز این عوامل، از شرایط اساسی به شمار می‌روند. حاصل کار نیز بسیار لذتبخش است و انسان با کشف عقاید، عواطف و هیجانات گذشتگان، با ایشان احساس همدلی می‌کند و به معنایی در فراسوی معنا دست می‌یابد.

نمادهایی که بدینگونه شناخته

جامعه انسانی تشکیل می‌دهند و نادیده گرفتن آنها زبانی جبران‌ناپذیر دربر خواهد داشت؛ زیرا نمادها می‌توانند واکنش‌های عاطفی و هیجانی عمیقی را در انسان برانگیزند و اگر آنها را سرکوب کنیم یا نادیده بگیریم نیروی خاص آنها با عواقبی غیرقابل پیش‌بینی در ناخودآگاه ناپدید می‌شود؛ در نتیجه تمایلات غیر انسانی که تا آن زمان فرصت ابراز وجود نداشتند یا مجالی برای حضور در ناخودآگاه به آنها داده نشده بود، زنده و تشدید می‌شوند و یک سایه همیشه حاضر و ذاتاً مخرب در برابر ذهن خودآگاه ما تشکیل می‌دهند. تمایلات ناخودآگاه نمادین که در برخی شرایط ممکن بود تأثیر سودمندی هم داشته باشند، وقتی که سرکوب شدند، به شیطانهای خطرناکی تبدیل می‌شوند. یونگ با توجه به مسائل و رخداد‌های روزگار خود، آلمان و شوروی را شاهد گفتار خویش می‌آورد که در آرزوی ره یافتن به علم، خزانه معنوی ناخودآگاه را ساخته‌اند و در نتیجه، نیروهای شیطانی‌شان جهان را به آتش کشیده‌است.<sup>۱</sup> امروزه فهرست مفصلی از شیاطین افسارگسیخته می‌توان تهیه کرد که دست‌پروردگان شوروی دیروز در افغانستان، نزدیکترین آنها به ما هستند؛ سیه دلانی که در اثر چندین دهه حکومت ماتریالیستی، چنان از معنویت تهی شده‌اند که بسادگی ذبح گوسفند، انسان سر می‌برند و هرگز احساس نمی‌کنند که خود سالهاست در مذبح مطامع شیاطین بزرگ، قربانی شده‌اند.

اما در اینکه نماد چیست، باید گفت

تعریف جامع و مانع و خدشه‌ناپذیری از آن ارائه نشده و در تعریف آن از نشانه تا استعاره مورد توجه بوده است؛<sup>۲</sup> چنانکه مثلاً نشان دادن عدد مجهول در ریاضی با X، نمونه‌ای از نمادگری شمرده شده، در حالی که X فقط نشانه عدد مجهول است. یا در شعری، زندان تاریک، نماد دل غمگین شاعر تلقی شده است، در حالیکه این تصویر بیشتر مبتنی بر استعاره است تا نماد؛ اما وقتی از غزل غزل‌های سلیمان در کتاب مقدس سخن می‌گوییم کاملاً وارد قلمرو نماد و دلالت نمادین می‌شویم. تعریفی که یونگ از نماد یا سمبل کرده است ساده و در عین حال به مقصود ما نزدیکتر است؛ او می‌گوید: سمبل عبارت است از یک اصطلاح، یک نام و یا حتی تصویری که ممکن است نماینده چیز مأنوسی در زندگی روزانه باشد و با این حال، علاوه بر معنی آشکار و معمول خود، معنای تلویحی بخصوصی نیز داشته باشد؛ سمبل معرف چیزی مبهم، ناشناخته یا پنهان از ماست، مثلاً بر اینیه تاریخی کرت، شکل تیشه دوسر رسم شده است؛ این شی را ما می‌شناسیم اما فحوای سمبلیک آن را نمی‌دانیم؛<sup>۳</sup> به عبارت دیگر معلوم نیست که مردم روزگاران باستان، به چه منظوری این شکل را در بناهای خود به کار می‌بردند.

باید توجه داشت که زندگی انسان همواره با نماد و نمادگری همراه بوده است تا جایی که برخی انسان را حیوان استفاده کننده از نماد تعریف کرده‌اند.<sup>۴</sup> سرشت انسان ذاتاً به نمادپردازی تمایل دارد و همواره بطور ناخودآگاه در پی ساختن

نمادها گام برمی‌دارد. انسانهای نخستین که از شناخت درست هستی و طبیعت عاجز بودند و نمی‌توانستند ما فی الضمیر خود را براحتی و روشنی در قالب کلام ابراز کنند از ابزارهای غیرکلامی استفاده می‌کردند تا هم عقاید خود را در کیهان‌شناسی ابراز کرده باشند و هم با جهانی که شناخته‌اند، ارتباط برقرار سازند؛ مثلاً هنگامی که می‌خواستند به شکار روند، قبل از خروج از غار، در گوشه تاریکی جمع می‌شدند و رهبر ایشان با تشریفات خاصی، شکل ابزار و آلات شکار را روی بدن حیوانی که بر دیوار نقاشی شده بود می‌کشید. پس از آن از غار بیرون می‌رفتند و عقیده داشتند که آنچه پنداشته و تصویر کرده‌اند بزودی وقوع خواهد یافت و آنها موفق به شکار خواهند شد.<sup>۵</sup> یا برای درخواست باران یا مراسم خاصی آب روی زمین می‌پاشیدند و گمان می‌کردند ارتباط واقعی میان این

(۱) گوستاو یونگ - کارل و دیگران: انسان و سمبولهایش، ترجمه ابوطالب صارمی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۲، چاپ اول، ص ۲۶

(۲) برای اطلاع از دشواری تعریف و ابهامات آن بنگرید به: *Encyclopedia of philosophy*, copyright U.S.A, 1967, V.7&8, title "sign and symbol"

(۳) انسان و سمبولهایش، ص ۲۳-۲۴

(۴) *The Encyclopedia Americana* copyright 1973, V. 26, p. 166

(۵) ناس - جان: تاریخ جامع ادیان، ترجمه علی اصغر حکمت، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲، ص ۹

عمل آیینی و بارش باران وجود دارد.<sup>۱</sup> این تفأل نیک و درخواست نمادین، نمونه‌های دیگر هم دارد؛ در تورات می‌خوانیم که چون یعقوب به دیدار لابان، دایی خود رفت و با دختر او ازدواج کرد، چهارده سال در خدمت او به شبانی پرداخت؛ سودلابان فزونی گرفت و یعقوب با راهنمایی فرشته‌ای که به خوابش آمده بود اجرتی برای خویشتن خواست و توافق کردند که میشها و بزهای پیسه و ابلق در رمه از آن یعقوب باشد. یعقوب ترکه‌های درخت را برگرفت و خطهای سفید در آنها کشید و سفیدی زیر پوست ترکه‌ها را ظاهر ساخت؛ وقتی که رمه برای خوردن آب می‌آمد، یعقوب این چوبهای مخطط را در حوضها و آبخورها مقابل دامهای فربه می‌نهاد و آنها پیش چوبها بارور می‌شدند و بزه‌های پیسه و ابلق می‌زادند.<sup>۲</sup>

نمونه دیگر در میان برخی قبایل ابتدایی افریقا وجود دارد. نزد بیگمه‌ها، برگزاری جشن خورشید مخصوص مردان و جشن ماه نو یا هلال مخصوص زنان است. ماه نماد مادینگی جهان به شمار می‌رود. زنان در روز جشن، به پیکر و سیمای خود، گل و شیرۀ نباتی می‌مالند و بدینگونه سپید چون نور ماه پریده‌رنگ، از ماه می‌خواهند که آنها را بارور کند.<sup>۳</sup>

ملاحظه می‌شود که این نمادگرایی‌ها ساختار مشابهی دارند؛ با عملی محسوس و بصری، عنایت نیروهای ماورایی جلب می‌شود؛ در حالیکه میان آن عمل و خواسته و مرجع خواسته، رابطه‌ای اسرارانگیز مبتنی بر نوعی هماهنگی، مشابهت و

سنخیت به تصویر کشیده می‌شود. علاوه بر این، احساسات مشترک در زمانهای مختلف و مکانهای متفاوت، موجب نمادپردازی‌های مشابهی شده که همیشه با هاله‌ای از قداست همراه بوده است. این قداست، حتی اگر مبنای الهی نداشته باشد، یأس و دلمردگی را تا حدود زیادی از انسان دور می‌سازد و مانع از آن می‌شود که وی خود را موجودی آویخته، سرگردان و بی‌ارتباط با هستی بداند؛ داستان موسی و شبان را در مثنوی مولوی به خاطر می‌آورد که به هر حال نوعی رابطه با غیب و ابراز نیاز به درگاه غیب دان بی‌نیاز است ولو آنکه با معایب و کاستی‌های فراوان همراه باشد.

"قداست" بحدی در ساختار نمادها اهمیت پیدا می‌کند که می‌توان آن را از ویژگیهای نماد برشمرد و بخصوص وجه ممیز نماد و نشانه قرار داد؛ مثلاً رنگ قرمز در چراغ راهنمایی، نشانه توقف است و X در ریاضی نشانه عدد مجهول؛ اما هیچ یک از اینها قداست ندارند بلکه قراردادی هستند و تنها برای سهولت در روابط اجتماعی و معادلات علمی منظور شده‌اند. حال اگر این نشانه‌ها را مقایسه کنیم با پرچم و توتم که در عین قراردادی بودن، دلالت بر هویت ملی و قومی جوامع مختلف دارند و در جامعه‌ای که بدان متعلق اند، مقدس و محترم شمرده می‌شوند، تفاوت نشانه و نماد روشنتر می‌شود و خطای آنان که نماد را نشانه دانسته‌اند، آشکار می‌گردد.

ملاحظه می‌شود که در نگرش نمادین به پدیده‌ها، عاطفه انسانی هم محل ظهور

می‌یابد. عاطفه و تخیل چه در ساختن نماد و چه در ادراک آن نقش اساسی دارد؛ به عبارت دیگر سازنده نماد، با نماد ارتباط عاطفی دارد و با آن زندگی می‌کند و در پی آن نیست که برای این ارتباط، دلیل عقلی و منطقی بیاورد. جستجوگر نماد نیز برای دریافت درست نماد باید چنین روشی را در پیش گیرد. به همین جهت در توضیح نماد گفته‌اند: رابطه اساسی و اسرارآمیز میان ظاهر و حقیقت باطن است که بیشتر با کشف و شهود و بصیرت حساس درک می‌شود تا با دلیل منطقی. رابطه مزبور به بهترین شکل شاعرانه با اشارات و کنایات و تلقین بیان می‌شود و از همین رو کیفیتی عارفانه و غالباً اسرارآمیز دارد که همفکری و همکاری مخاطب را در گشودن راز نمادها می‌طلبد.<sup>۴</sup>

منشأ قداست نمادها و رابطه عاطفی انسان با آنها بصورت تئوریک در قرن هفدهم تبیین شد. اما نوتل سودنبرگ، رهبر مذهبی سوئد و نظریه پرداز فلسفه

1) Encyclopedia of Religion and Ethics, Edited by James Hastings, New York, V. XII, p. 142

۲) کتاب مقدس: ترجمه انجمن کتاب مقدس ایران، ۱۹۸۷ م. چاپ دوم در ایران، سفر پیدایش، ص ۴۵-۴۶

۳) دوسوکور - مونیخ: رمزهای زنده جان، ترجمه جلال ستاری، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۳، چاپ اول، ص ۵۵

4) Chambers's Encyclopedia, Copyright 1967, V. 13, p. 389

تطابقات<sup>۱</sup> معتقد بود که واقعیت‌های قابل رؤیت در دنیا، نمادهایی برای جهان معنوی غیر قابل رؤیت هستند. چنانکه می‌دانیم پیشینه این تفکر به نظریهٔ مُثل افلاطون می‌رسد اما در اروپای قرن هجدهم و دورهٔ رنسانس، دیدگاه مخالف حاکم بود و موفقیت‌های علمی، صنعتی سبب شده بود که روش حسی، تجربی و اصالت علم جایگاه ویژه‌ای پیدا کند. نحله‌های فلسفی چون فلسفهٔ تحققی یا ثبوتی<sup>۲</sup> اگرست کنت و به تبع آن مکاتب ادبی چون رئالیسم، ناتورالیسم و پاراناسیسم بر چنین مبنایی پا گرفته بود که با اعتقاد به آنها جایی برای پذیرش واقعیت‌های غیر مادی و مقدس باقی نمی‌ماند. مکتب سمبولیسم به رهبری استفان مالارمه در برابر حرکت‌های مزبور و برپایهٔ فلسفهٔ سودنبرگ به وجود آمد و تا چندین دهه بسیاری از شاعران اروپایی را مجذوب خود کرد.

شاعران سمبولیست هم‌زمان با ضعف ایمان مسیحی، در جستجوی راه‌گریزی از سختیها و نابسامانیهای روحی و اجتماعی بودند. تصور وجود جهانی آرمانی در فراسوی طبیعت، پاسخی به نیازهای روحی این عده بود؛ لکن پایه‌های باور مذهبی متزلزل‌تر از آن شده بود که بتواند تکیه‌گاه اینان باشد. لذا در پی آن برآمدند که از طریق دیگر، احساساتی را در خود ایجاد کنند که مردم گذشته از باورهای دینی - عرفانی و اعتقادی حاصل می‌کردند. این مهم از راه شعر میسر شد.<sup>۳</sup>

بودلر شاعر سمبولیست فرانسه

می‌نویسد: از طریق شعر و به واسطهٔ آن است که چشم جان، شکوه و زیبایی آن سوی گور را می‌بیند. وقتی که شعر نابی اشک به چشم می‌آورد، خود مؤید این واقعیت است که خواننده خویشتن را در جهانی بی‌سامان، تبعیدی حس می‌کند و مشتاق آن است که در همین جهان، بیدرتنگ به بهشتی که بر او فاش شده دست یابد. سمبولیستها معتقد بودند که شاعر توانایی دارد در فراسوی پدیده‌های جهان واقعی، جوهرهٔ پنهان در جهان آرمانی را ببیند؛ از همین رو مالارمه می‌گفت در شعرهایش نه هیچ گل واقعی، بلکه "غایب و غیب هر دسته گلی" را خلق می‌کند، یعنی ذات گلی که میان هیچ کدام از گلهای جهان خاکی یافت نمی‌شود.<sup>۴</sup>

این نگرش با دیدگاه علمی و فلسفهٔ اثباتی، قابل تأیید و انطباق نبود. نمادگرایان هم در آثار خود به تحلیل و اثبات چیزی نمی‌اندیشیدند، بلکه القاء و احساس عاطفی مد نظر آنها بود و نهایتاً می‌خواستند خود و مخاطبانشان را تحت تأثیر عواطف و احساسات معنوی قرار دهند. برای رسیدن به چنین هدفی، به جای حواس ظاهری و عقل، از قوه تخیل استفاده می‌کردند. استفاده از تخیل، موجب نسوعی آزادی می‌شد و محدودیت‌های زمان و مکان را از پیش پای هنرمند برمی‌داشت. او می‌توانست با نیروی خیال در مراتب هستی نفوذ و سیر کند و در نتیجه، دیوارهای عظیمی را که پس از دورهٔ رنسانس، میان او و عالم هستی کشیده شده بود از میان بردارد.

نمادهایی که در این سیر و سیاحت به دست می‌آمد دستمایه‌های اولیه برای شاعر نمادگرا واقع می‌شد تا اولاً خود، معانی پنهان در آنها را کشف و بازخوانی کند و ثانیاً در تجسمی هنری، پلی میان آن معانی و واقعیت‌های زندگی امروز ایجاد کند؛ آنگاه انسان سرگشته این روزگار را با عبور دادن از پل مزبور به آرامشگاهی برساند که نیاکان وی در آن زیسته بودند. در این آرامشگاه می‌شد دمی فارغ از هیاهوی گیج‌کنندهٔ عصر ماشین و جنگ آسود و به هویت حقیقی انسان اندیشید.

تخیل نمادین در ایجاد تعادل میان تمدن فنی و ماشینی از یک سو و معنویات و عواطف انسانی از سوی دیگر، نقش بسزایی داشت. برخی از متفکران، همچون نور تروپ، آشنایی مغرب زمین را با هنر و فرهنگ شرقی و بطور کلی غیر غربی که آکنده از تجلیات عاطفی حیات است، تنها راه متعادل ساختن تمدن ماشینی غرب و انسانی کردن آن دانسته‌اند. به عقیدهٔ نور تروپ گردآوری همهٔ مظاهر فرهنگی جهان در موزه‌ای خیالی، بهترین وسیلهٔ بازسازی تعادل روانی بشر است. این موزه باید خزانهٔ مجسمه‌ها، تمثالها و مضامین شاعرانه، بلکه نمایشگاه امیدها و

## 1) Correspondances

## 2) Positivism

(۳) جدویک - چارلز: سمبولیسم. ترجمه مهدی سبحانی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۵، چاپ اول،

ص ۱۱

(۴) همان منبع، ص ۱۲

آرزوهای نوع بشر باشد تا هر کس بتواند تصویر مطلوب خود را در آن بیابد.<sup>۱</sup>

در جهانی که نمادهای فرهنگ بشری چنین اهمیتی پیدا کرده است، شایسته است که این مقوله در تحقیقات و مطالعات اسلامی نیز محل توجه قرار گیرد و محققان و اندیشمندان، نمادهای اسلامی را که با فطرت انسان همخوان هستند، به جامعه جهانی عرضه و معرفی کنند. ارزش این تحقیقات زمانی آشکارتر می شود که توجه داشته باشیم نمادهای روزگاران کهن و دوران طفولیت بشر ساده تر بودند و هر چه بر هوش و ذکاوت انسان افزوده شده نمادهای او هم پیچیده تر گشته است. در بررسی نمادها، نمادگری رنگ یکی از جنبه های با ارزش و زیباست که اگر بدقت پیگیری شود، به منزله کلیدی در شناخت خاستگاه نماد، و دین و ملیتی که نماد متعلق به آن است، می تواند عمل کند. مثلاً رنگ سبز در اسلام هویت نمادین دارد و رنگ سفید در زرتشتی؛ زرد از نمادهای چینی و بودایی است و لاجوردی از نمادهای یهودی.

بررسی نمادهای اسلامی نشان می دهد که رنگ کبود و به اصطلاح امروز آبی، به هیچ وجه از زمینه های مثبت نمادین برخوردار نیست. اما در دین یهود، از جمله رنگهایی است که به دستور خداوند، در ساختن عبادتگاههای بنی اسرائیل و جامه های مقدس و دینی در تورات، فراوان به آن سفارش شده است.

این رنگ اگر در میان یهود، نماد معنویت و عرفان تلقی شود دور از انتظار نیست؛ ولی کوشش در جهت جهانی

جلوه دادن این نماد - چنانکه در بعضی ترجمه ها، اشعار و حتی تلقی عموم دیده می شود - می تواند نتیجه سیاستها و تهاجم فرهنگی صهیونیسم باشد.

در اسلام و به تبع آن در عرفان و نیز ادبیات فارسی، رنگ سبز از معانی نمادین گسترده ای برخوردار است. پیامبر این رنگ را ستوده و جامه سبز پوشیده است. جامه اهل بهشت و بال فرشتگان نیز سبز است؛ نام خضر پیامبر و اسطوره زیبایش که بر هر کجا می گذشت سبزه می روید، با این رنگ پیوند خورده است. طبق حدیث نبوی، ارواح شهیدان در چینه دان مرغانی سبز بر گرداگرد عرش در پروازند و هر که لاله الله بگوید، خداوند از گفتار او مرغی سبز بال بیافریند چنانکه تا ساق عرش پرواز کند و آرام نگردد تا خداوند گوینده او را پیامرزد. رنگ سبز در کرامات اولیا بسیار حضور می یابد، امدادهای غیبی با این رنگ می آمیزد و رنگ سادات و علویان شمرده می شود. اینهمه سبب می گردد که رنگ سبز با تقدس و الوهیت پیوند خورد و بنحو گسترده ای در عرفان اسلامی و ادبیات فارسی منعکس شود. زمینه های نمادین رنگ سبز را برای نمونه در چند بیت ناصر خسرو (۳۹۴-۴۸۱ هـ) که از بزرگترین شاعران ادبیات فارسی است، بررسی می کنیم.

او در بیتی اشاره می کند که علم دین قانونی دارد که با خط سبز نوشته شده است:

**علم دین را قانون اینست که می بینی**

**به خط سبز بر این تخت قانونی**

(دیوان ناصر خسرو، ص ۳۶۸)

و در جای دیگر می گوید اگر انسان

می خواهد بهشتی شود و لباس سبز بهشتیان را بپوشد، باید عدل پیشه کند:

**عدل کن با خویشان تا سبزپوشی در بهشت**

**عدل<sup>۲</sup> از ابرو خاک را می سبز چون مینا کند**

(ص ۳۸۸)

رنگ سبز نماد رویش و حیات و زندگی است. در قرآن مجید - که ناصر خسرو بطور خود آگاه و ناخود آگاه متأثر از آیات نورانی آن است - بکرات از زنده شدن زمین به واسطه بارانی که خداوند نازل می کند سخن رفته است: "والله أنزل من السماء ماء فأحيا به الأرض بعد موتها"<sup>۳</sup>

قرآن زنده گردانیدن زمین را پس از مرگ آن، کنایه از رویانیدن گیاه و سرسبز کردن آن پس از خشکی و فسردگی آورده است. پس به لحاظ ملازمت بسیار نزدیک سرسبزی با رویش و حیات، می توان رنگ سبز را نشانه حیات نباتی دانست؛ تجارب طبیعی بشر هم این رابطه را تأیید می کند. اما در قرآن، از موت و حیات دیگری هم سخن رفته است که ژرفتر از این بایدش دید؛ سخن از مردگانی است که عزرائیل روحشان را قبض نکرده است و سخن از زنده کردن کسانی است که خود زنده اند. می فرماید: "یا أيها الذین آمنوا استجیبوا

(۱) دلانو - م. فولر: زبان رمزی افسانه ها، ترجمه

جلال سناری، تهران، انتشارات توس، ۱۳۶۴، چاپ

اول، ص ۳۶

(۲) منظور اعتدال هوا و تساوی طول شب و روز

در آغاز بهار است.

(۳) آیه ۶۵ سوره نحل؛ نیز بنگرید به آیات ۱۶۴

سوره بقره، ۵ جاثیه، ۹ فاطر، ۱۹ و ۵۰ روم، ۱۷

حدید و .....

لَّهُ و للرسول إذا دعاكم لما يحييكم<sup>۱</sup>؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا و پیامبر را اجابت کنید آنگاه که شما را فرا می‌خواند به آنچه زنده‌تان سازد.

در تفسیر "ما یحییکم" گفته‌اند که آن ایمان و قرآن است که موجب حیات قلب می‌شود؛ همچنانکه کفر دلمردگی می‌آورد؛ در جای دیگر نیز فرمود: "أومن كان ميتاً فأحييناه و جعلنا له نوراً..."<sup>۲</sup>

منظور از "مرده‌ای که زنده‌اش گردانیدیم" کافری است که به نور ایمان زنده شده باشد. برخی دیگر از مفسران، "ما یحییکم" را "علم" دانسته‌اند که موجب حیات طیبه می‌شود به استناد "فلنحيينه حياة طيبة"<sup>۳</sup> همچنانکه جهل نیز به منزله مرگ است.<sup>۴</sup>

این حیات ثانوی و تولد دیگر، مهم‌تر از حیات مادی است که همه موجودات زنده از آن برخوردارند؛ از این رو سزاوارتر است بدان که رنگ سبز را نماد خویشتن سازد؛ بخصوص که کشف رابطه نمادین آن تا حدودی مستلزم تلاش ذهنی است و موجب التذاذ هنری می‌شود.

باتوجه به آنچه گفته شد آشکار می‌گردد که چرا ناصر خسرو می‌گوید علم دین با خط سبز نوشته شده است؛ زیرا دین و علم دین موجب حیات انسان می‌شود و سبز هم نماد حیات است. حال می‌توان جامعه سبز بهشتیان را نیز تأویل نمادین کرد؛ "و یلبسون ثياباً خضراً من سندس و استبرق"<sup>۵</sup>؛ جامعه‌های سبزی از سندس و استبرق پوشند. اهل بهشت مؤمنانی هستند که در زندگی دنیوی به واسطه علم و ایمان، حیات معنوی یافته‌اند و به

پاداش آن از حیات جاودانه بهشتی برخوردار شده‌اند؛ پس به دو اعتبار بر ایشان برآورده است که سبز پوشند.

ناصرخسرو در بیت دیگری خود را درخت سبزی می‌داند که پیش پای عاقل می‌روید و می‌افروزد تا راه او را روشن سازد:

**درخت سبزه که در پای عاقل افروزد**

**منم و لیکه مبرقن که سبز سرونهم**

(ص ۵۴۵)

یکی از نمادهای علم، درخت است؛ مولانا جلال‌الدین محمد بلخی در دفتر دوم مشنوی می‌گوید:

**گفت دانایی برای داستان**

**که درختی هست در هندوستان**

**هر کس کز میوه او خورد و برد**

**نه شود او پیر، نه هرگز بمرد...**

پادشاهی در پی بدست آوردن میوه آن درخت بر می‌آید و کسی را مأمور جستجوی آن می‌کند. مأمور شاه پس از سالها جستجو چون در می‌ماند به نزد شیخ عالمی می‌رود و ماجرا می‌گوید:

**شیخ خندید و بگفتش ای سلیم**

**این درخت علم باشد در علیم**

**بس بلند و بس شگرف و بس بسیه**

**آب حیوانی ز دریای محیط**

این حکایت، داستانی را به خاطر می‌آورد که نصرالله منشی در دیباچه کللیله و دمنه از آن یاد کرده است؛ آنجا نیز سخن از کوههایی در هندوستان است که گیاهان دارویی آن، مرده را زنده می‌کند و برهنه می‌گوید: "این سخن از اشارات و رمز مستقدمان است و از کسوها علما را خواسته‌اند و از داروها سخن ایشان را و از مردگان جاهلان را که به سماع آن زنده

گردند و به سمت علم، حیات ابد یابند."<sup>۶</sup> مهمترین منبعی که بتوان رابطه علم و درخت را در آن نشان داد قرآن مجید و روایت‌های تفسیری آن است. "طوبی"<sup>۷</sup> و "سدره المنتهی"<sup>۸</sup> دو نام برای یک درخت شگرف بهشتی است که پیامبر ﷺ در شب معراج، آن را دید و از آن گذشت. در تفاسیر گفته‌اند که "سدره المنتهی" نهایت علم مخلوقات و مقامات انبیاست و کسی جز پیامبر اسلام ﷺ از آن نگذشته است؛ چنانکه جبریل هم که در شب معراج با پیامبر ﷺ بود به سدره المنتهی که رسید باز ایستاد.<sup>۹</sup>

نکته دیگری که بطور غیر مستقیم،

(۱) آیه ۲۴ سوره انفال

(۲) آیه ۱۲۲ سوره انعام

(۳) آیه ۹۷ سوره نحل

(۴) بنگرید به کشف الاسرار و عدة الابرار: ابوالفضل رشید الدین میبیدی، به اهتمام علی اصغر حکمت، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۱، چاپ سوم، ج ۴، ص ۲۸؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن: الشیخ ابوالعلی الطبرسی، تصحیح السید هاشم الرسولی المحلاتی و السید فضل‌الله الیزدی الطباطبائی، بیروت، دارالمعرفة،

۱۴۰۶ هـ، الطبعة الاولى، ج ۴، ص ۸۲۰

(۵) آیه ۳۱ سوره کهف؛ نیز بنگرید به آیه ۲۱ سوره انسان

(۶) کللیله و دمنه، انشای نصرالله منشی، تصحیح مجتبی مینوی، انتشارات دانشگاه تهران؛

۱۳۶۱، چاپ ششم، ص ۱۸-۱۹

(۷) آیه ۲۹ سوره رعد

(۸) آیه ۱۴ و ۱۶ سوره نجم

(۹) کشف الاسرار، ج ۹، ص ۳۶۰-۳۶۱

رسانی به مردم، به درخت همیشه سبز تشبیه می‌کند.<sup>۵</sup> امام جعفر صادق علیه السلام نیز فاجران را به درختی تشبیه کرده است که هرگز برگ سبز نمی‌دهد.<sup>۶</sup> این تمثیلهای زمینه را برای سرودن بیت مورد بحث ناصر خسرو مساعدتر می‌کرده است.

آنچه گفته آمد چند نمونه بسیار محدود از نمادگری‌های بیکران در وادی اسلام و ادبیات فارسی بود. نمونه‌های بیشتر مجال وسیعتری را می‌طلبند. در این مقال، تنها می‌توان گفت که زیباترین و پرمعناترین نمادها در حوزه اسلام و ادبیات فارسی وجود دارد که بررسی آنها تا حدود زیادی عطش روحی نسل سرگشته امروز را می‌تواند فرو نشاند.

### شعر من بر علم من برهان بس است جانفروزی و پاک چون آب زلال

(ص ۷۴)

او در سراسر دیوانش به خود می‌بالد از اینکه حامل و مبلّغ این علم شریف است و از این رو دور نیست که خود را شاخه‌ای از آن درخت مادر بداند و بگوید "درخت سبز که در پای عاقل افزود/ منم ...." "افروختن این درخت هم می‌تواند برگرفته از افروختن همان درخت مادر باشد که بنابه تفسیر، پروانه‌های زرین زنده، آن را پوشانده بودند؛ و نیز گفته‌اند که نور خدا آن را پوشانده بود؛ و هم گفته‌اند که اگر برگی از آن درخت بر روی زمین افتد، همه جا را نور فرو پوشد.<sup>۳</sup> پس ملاحظه می‌شود که این درخت، پر فروغ و تابناک هم هست؛ و اصولاً "علم از جنس نور است که ره می‌نماید و به نور حقیقی هدایت می‌کند و ناصر خسرو در ابیات مورد بحث به این ویژگی علم توجه داشته است. گذشته از ارتباط درخت و علم، زمینه‌های دیگری هم سبب شده که ناصر خسرو خود را درخت سبز تلقی کند. در مآثورات دینی، موارد متعددی از تمثیل درخت برای "ذاکر حق" وجود دارد. در حدیثی از پیامبر آمده است که "ذاکر الله فی الغافلین کالشجرة الخضراء فی وسط الهشیم و کالمقاتل بین الفارین؛ ذاکر حق تعالی در میان غافلان، چون درخت سبز است میان گیاه خشک ریزیده، و چون غازی‌ای است که در میان گریختگان، به جنگ کافران بایستد.<sup>۴</sup>

این حدیث به صورتهای دیگر هم نقل شده است که مثلاً "مؤمن را در خیر

سدرة المنتهی را به علم پیوند می‌دهد، فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله است که: "اصل و ریشه آن درخت در خانه من است و شاخه‌های آن در خانه‌های مؤمنان." بار دیگر که از پیامبر صلی الله علیه و آله درباره این درخت سؤال کردند فرمود: "اصل آن درخت در خانه علی است." و چون از علت اختلاف این دو قول پرسیدند، فرمود: "خانه من و علی یکی است."<sup>۱</sup>

طبق عقیده اسلامی، پیامبر صلی الله علیه و آله به واسطه وحی الهی دارای علم حقیقی است و این علم از ایشان به امیرالمؤمنین علی علیه السلام ارث رسیده است؛ حدیث معروف "أنا مدینة العلم و علی بابها" هم راه بهره‌مند شدن مسلمانان را از آن علم الهی نشان می‌دهد. وقتی سدره المنتهی نهایت علم باشد، قرار گرفتن ریشه آن در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام معنادارتر می‌نماید و در کنار حدیث "أنا مدینة العلم زمینه مناسبی را برای تأویل نمادین فراهم می‌آورد؛ بخصوص که سدره المنتهی مطابق تفسیر قرآن، اصل همه درختان عالم است<sup>۲</sup> و شاخه‌های آن به خانه‌های مؤمنان می‌رسد؛ همچنانکه علم پیامبر و علی علیه السلام هم اصل همه علوم الهی است و علمای امت و مؤمنان، علوم خود را از ایشان می‌گیرند. ناصر خسرو که دیوان شعرش آکنده از خردورزی و دعوت به علم و حکمت و تدبیر است، خود به این نکته واقف است و می‌گوید:

تا نبودم من به حیدر متصل  
علم حق با من نمی‌کرد اتصال  
چون به من بر تافت نور علم او  
روی دین را خالم اکنون، خوب خال

(۱) همان منبع، ج ۵، ص ۱۹۸

(۲) همان منبع، ج ۵، ص ۱۹۹

(۳) همان منبع، ج ۹، ص ۳۶۱

(۴) احیاء علوم الدین: ابو حامد محمد غرالی،

ترجمه مؤید الدین محمد خوارزمی. به کوشش

حسین خدیوجم، تهران، شرکت انتشارات

علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸، چاپ اول، ج ۱،

ص ۶۴۴

(۵) حلیة الاولیاء و طبقات الاصفیاء: حافظ ابو

نعیم اصفهانی، بیروت، دارالفکر، ج ۲، ص ۲۵۲.

ج ۴، ص ۶۲-۶۳

(۶) همان منبع، ج ۳، ص ۱۹۶؛ یونگ معتقد

است که تولد مسیح در عید میلاد مسیحیان، بنا

وازی از یک درخت همیشه سبز که نور نوزاد را

برخود دارد، آمیخته است و شواهد تاریخی

فراوان برای ارتباط سمبولیک میان مسیح و

درخت وجود دارد (انسان و سمبولهایش، ص